

نقابها می افتند

مردم ایران

در انقلاب بزرگ شما، اصول راهنما استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدل و اسلامی ترجمان این اصول و گشاینده افق باز معنویت و بی کران لاکراه بروی انسان فرومانده در بن بست اندیشه راهنما بود. اما

- اما برغم طولانی ترین تجربه تاریخ که ما ایرانیان را است، از این واقعیت غافل شدیم که عمل به هر باور حقی نه به زور که به نبود زور نیاز دارد و زور را جز دروغ همراهی نمی کند. با آنکه تجربه روزانه به ما می آموزد که بدون دروغ، زور در وجود نیز نمی آید، پاسداری از اصول راهنمای انقلاب را بر عهده زور گذاشتیم.

- اما با وجود آنکه ولایت حق، به ابراز حق، به خشونت زدائی، به آزادی، به برادری، به عشق، به معنویت تحقق پیدا می کند، بنام دین اما به زور، ولایت مطلقه یک شخص بر یک ملت مستقر گشت و خشونت گسترده و «نصر بالرب» را شعار خود کرد.

- اما با آنکه استقلال محور نکردن قدرت خارجی در سیاست داخلی و خارجی یک کشور است، در همان حال که، زیرآزیر، سازشهای ننگین با قدرتهای خارجی بعمل می آمدند، امریکا ستیزی شعار ملاتاریا شد. ایران تا آنجا استقلال خود را از دست داد که امروز، بدون فروش و پیش فروش ثروت نفت و گاز و قرضه خارجی، دولتش دیناری بودجه ندارد.

- اما با همه تأکیدی که جانشین کردن رشد واقعی به جای رشد غارت ثروتهای کشور بسود سلطه گران بود، امروز، ملاتاریا گوی سبقت در حراج ثروتهای کشور را ربوده است و این فقر است که گسترش می دهد.

- اما ایرانی که آموزگار فنون معنوی پیروزی گل بر گلوله شد، حاکمانی یافت که خشونت را مقدس و زشت ترین جنایتها را مشروع کردند. در ایران و در جهان.

- اما...

پیش از کودتای خرداد ۱۳۶۰، زودتر از همه، زور پرستان به آزادی هجوم بردند. در آن کودتا که حاصل سازشهای پنهانی بسیار خائنانه با قدرتهای خارجی بود، زور پرستان دست نشانده، با بهره جستن از ضعفهای اخلاقی و فکری وسط بازاها، این فضای باز آزادی بود که به زندان جنایتها و فسادکاریها بدل کردند.

آن زمان، خیانت به امید و جنایت بر ضد آزادی را به درگیری در جنگی توجیه می کردند که می گفتند امریکا رژیم صدام را بدان بر انگیخته است. می گفتند به جنگ تارفع فتنه، یعنی بر انداختن رژیمهای دست نشانده امریکا در منطقه و بیرون کردن امریکا از خاورمیانه و آزاد کردن فلسطین ادامه خواهند داد.

به یاد بیاورید هشدارها را که کودتا برای ادامه دادن به جنگ در خدمت قدرتهائی است که استبداد ملاتاریا می خواهد آنها را تکیه گاه خود کند. تجاوز دوم ملاتاریا به استقلال ایران شد. اگر آن روز شما مردم می پرسیدید: شما که می گوئید هرچه امریکا بگوید عکسش را باید کرد، جنگی را

که می‌گوئید امریکا بر پا کرده، چرا ادامه می‌دهد، کجا امروز آقای هاشمی رفسنجانی جرأت می‌کرد، در نماز جمعه، رود روی خدا و خلق خدا، آن را بزرگ‌ترین افتخار تاریخ ایران بخواند؟ کجا ممکن بود بتواند طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم را که به تصریح وزیر دفاع حکومت تاجر، در سود انگلستان و غرب ایجاد شدن و ادامه یافت و با پامال شدن یک نسل و ویران شدن یک کشور، با سر کشیدن جام زهر پایان یافت، این جنگ را که بزرگ‌ترین خیانت به ایران بود، بزرگ‌ترین افتخار بخواند؟ اگر آن روز نمی‌گذاشتید محور کردن قدرت امریکادر سیاست داخلی و خارجی را استقلال معنی کنند، کجا ممکن بود کسی در کسوت روحانی، در نماز جمعه، توهینی را به شما مردم ایران روا دارد و باجی را به امریکا و انگلیس بدهد که هیچ خائنی نداده بود؟ کجا آقای هاشمی رفسنجانی می‌توانست فواحش شهر نو و چاقوکشانی را که روحانی نمایانی از نوع او با توزیع دلار امریکائی، پیشاپیش بخش خود فروخته ارتشیان به حرکت در آورده بودند، مردم ایران بخواند و سخنی را که امریکائی و انگلیسی از گفتنش شرم داشتند و دارند بگوید:

«مردمی که در ۳۰ تیر شاه را مجبور کردند مصدق را برگرداند، در ۲۸ مرداد، به نفع شاه و علیه مصدق شعار دادند. او را نمی‌پسندیدند.»؟

اما او نقاب خدمتگزاری قدرت خارجی را، چرا بر می‌دارد؟ آیا این سخن نتیجه منطقی به حراج گذاشتن ثروتهای ایران و به زیر بارقرضه بردن ایران است که این شخص آغازگر بود؟ آیا نتیجه منطقی الثای تعطیل سال روز ملی کردن صنعت نفت - که زیر فشار شما مردم در «مجلس» ملاتاریا لغو شد - و اظهارات معاون مدیر شرکت انگلیسی - هلندی شل «بلاها»

«دنیای امروز دنیای مصدق نیست»

، نقاب برداشتن و ماهیت خویش را آشکار کردن بود و یا پیامی دیگر به این دو قدرت خارجی بود که در ایران، دو صف رویاروی یکدیگرند: جریان استقلال و آزادی و استبدادیان دست نشانده شما. اگر ما را در نیابید و به حمایت ما نشتابید، همان نیرو که در خرداد ۶۰، با کمک شما بر ضدش کودتا کردیم، ایران را برای همیشه از سلطه شما بدر می‌برد؟

هجوم عمومی و همزمان به حمله به آزادی و استقلال، به رشد انجام می‌گرفت. بیاد دارید که آقای خمینی می‌گفت: «اقتصاد مال خر است». یک دلیل طولانی کردن جنگ این بود که ملاتاریا می‌دانست قهر و فقر از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند. به فقر، می‌توان جنگ را طولانی کرد. گمان می‌برد با طولانی کردن جنگ و تشدید فقر، پایه‌های استبدادش محکم می‌شوند. همین آقای هاشمی رفسنجانی نگفته بود ملت فقیر انقلاب نمی‌کند؟ با وجود این، وقتی از بابان آنها ادامه جنگ را بی فایده یافتند و به قول مک فارلین لازم شد آقای خمینی زانوی تسلیم بر زمین بزند، جام زهر را آقای هاشمی رفسنجانی به او نوشاند. و بلادرنگ، ساز سازندگی را کوک کرد. برنامه اقتصادی او، برنامه بازسازی اقتصادی در خدمت استبداد وابسته و در اداره مافیاهای بود. پس برای اینکه به قول خودش، غرب را در برپا نگاهداشتن رژیم ذینفع کند، دست به حراج منابع نفت و گاز و گرفتن قرصه زد. حاصل برنامه‌های اقتصادی او که او و خلفش برنامه رشد می‌خوانند، پیدا شدن «رانت ۴۰ درصد» یا «ثروتهای باد آورده» و خارجی شده اقتصاد کشور بر محور صدور ثروتهای طبیعی ایران و پیش فروش کردن آنها شده است. بر شما مردم ایران بود که می‌دانستید این انسان است که رشد می‌کند. برنامه رشدی بر پایه جلودگیری از برخورداری انسان از حقوق خویش است، برنامه ضد رشد است.

و بر روحانیت بود که هشدارهای روزهای اول انقلاب را می‌شنید و مانع از آن می‌شد که بنام دین و با عنوان «سلسله روحانیت» رژیم پدیده آید که خیانت و جنایت و فساد را روش عمومی خود کند. ارزشها را به تاراج دهد و افق باز معنویت را بروی ملتی بندد و نفسهای روحانیان را در سینه‌ها

حبس کند.

ایرانیان!

اگر آنها که در انقلاب مشروطیت شرکت کردند، بر عهد خویش با آن تجربه باقی می ماندند، تجربه سرانجام موفق می شد. اگر آنها که در نهضت ملی کردن نفت شرکت کردند، بر غم کودتا، تجربه را ادامه می دادند، تجربه پیروز می شد... اگر مصدق بر عهد وفا نمی کرد، نه کودتاچیان به خیانت خویش اعتراف می کردند و نه کلینتون می گفت باید به ملت ایران بگوئیم در گذشته ما به شما بد کردیم. و اگر امروز، ایران گیتیها، از زبان هاشمی رفسنجانی، نقاب خویش را بر می دارند، بخاطر آنست که شرکت کنندگان راستگرو راست کردار در تجربه انقلاب اسلامی ایران، با وجود سختیهای که اندازه نمی شناسند، عهد خویش را با اندیشه راهنمای انقلاب ایران، با مردم ایران، نشکستند و تجربه را یک روز نیز زمین نگذاشتند. از بهار ۱۳۶۰ تا امروز که بار دیگر، جریان استقلال و آزادی با جریان استبداد و وابستگی فقر و قهر و فساد آور رویاروی یکدیگر قرار گرفته اند، انواع چه باید کردها آزموده شدند. مثلث زورپرست تا توانست زور زد که صحنه سیاست ایران را از جریان آزادی و استقلال، پاک کند. وسط بازها، انواع ترسها القاء کردند. انقلاب را که خشونت زدائی است، خشونت و مرگ و ایرانی معنی کردند و دم از اصلاح طلبی، آنهم در محدوده رژیم ملاتاریا و با «التزام به ولایت مطلقه فقیه»، زدند.

زنان و مردان ایران!

هیچ از توضیح این واقعیت که انقلاب خشونت زدائی است و نه خشونت و انقلاب و اصلاح دو کاری هستند که بهیچ روی نمی توان یکی را جانشین دیگری کرد، باز نایستاده ام. اگر شما قرآن را بعنوان روش بخوانید، وقتی به دو کلمه اصلاح و انقلاب می رسید، می بینید:

الف - آنها را که سلم و صلح را انتخاب کرده اند و راه «آزادی و رشد» را در پیش گرفته اند، به اصلاح می خوانند. زیرا بر هر اصل و باور راهنمایی، تنها اصلاح میسر می شود.

ب - حال آنکه وقتی اصل راهنما و باور با مدار کردن زور سازگار هستند، انقلاب لازم می شود. زیرا اصلاح بمعنای ترک زور مداری، محال می شود.

ج - در واقع، بر هر اصل و باور راهنمایی، کاری شدنی است. برای مثال، در استبداد، تنها روشهای دور ساز و زورگویی و جنایت و فساد هستند که می توان اصلاح بشوند. اصلاح بمعنای بیرون آمدن از استبداد، محال است.

اگر شما ایرانیان انقلابی را ممکن کردید که بشریت را وارد عصر جدیدی کرد، در عیبهای خود تأمل می کردید، می دیدید که برای مثال،

- درمان کردن اعتیاد از راه اعدام و زندان و یا حتی خوراندن دارو ممکن نمی شود. همانطور که می بینید ممکن نیز نشد و روز به روز دامنه اعتیاد گسترده تر نیز گشت.

- اگر کسی بخواهد دروغگوئی را ترک کند، تنها با گفتن این جمله: «تصمیم گرفتم دیگر دروغ نگویم»، نمی تواند دروغگوئی را ترک کند. چرا که عقل او ساختی را پیدا کرده است که جز به بهتر کردن فن دروغ، توانا نیست.

- اگر...

این ضرب المثل، «ترک عادت موجب مرض است» حاصل تجربه انسانیت است. اما اگر ندانی چرا ترک عادت موجب مرض می شود، پیروی از آن، بسا موجب تسلیم شدن به جبر فساد می شود. چرا که ترک عادت تا وقتی مجموعه هائی تغییر نکنند که عقل آدمی را در چنبره خویش گرفته اند، میسر نمی شود. از این روست که فرمود: «تا تغییر نکنی، خداوند چیری را در تو تغییر نمی دهد.» اما

آن مجموعه‌ها عبارتند از:

۱- کسی که دروغ می‌گوید می‌خواهد با فریب دیگری به هدف خود برسد. پس در رابطه‌ای که با دیگری برقرار می‌کند، سود برنده (محور فعال) او و زیان دهنده دیگری (محور فعل پذیر) و هدف سودی است که از فریب بدست می‌آید. ثنویت تک محوری همین خود را محور فعال و دیگری را محور فعل پذیر کردن است. این اصل راهنما، باروش (دروغ) و هدف (سود حاصل از دروغ) یک مجموعه می‌سازند. بدون تغییر اصل راهنما و هدف، ممکن نیست بتوان روش یا وسیله را تغییر داد. هنوز

۲- دروغ باید بتواند در دیگری مؤثر شود. با طرز فکر او بخواند، راه چون و چرا کردن را بر او ببندد. برای آنکه عقل شنونده تناقضهای موجود در دروغ را نبیند و واقعیتی را که دروغ می‌پوشاند، نشانسد، دروغ همواره با اشکال دیگر زور (تهدید، تطمیع، بهتان، تحریک ضعفها از راه تملق، تحریک عواطف، انواع سانسورها، تغییر معانی کلمات و...) همراه است. در سخنان آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، تأمل کنید تمامی روشهای تخریبی را که با دروغ همراه می‌شوند، می‌یابید. بنا بر این، هر دروغ، با مجموعه‌ای از فعالیت‌های مخرب همراه می‌شود تا بتواند در دیگری مؤثر شود. برای ترک کردن دروغگوئی، دو مجموعه نیز باید تغییر کنند: یکی مجموعه‌ای که دروغ یکی از اجزای آنست و دیگری،

۳- مجموعه‌ای که عقل دیگری است و دروغ در آن کارگر می‌شود. بنا بر این، مسئولیت شما مردم ایران بسیار بزرگ است: تا وقتی دروغ را می‌پذیرید و یا می‌دانید دروغ است اما تحمل می‌کنید، به شما دروغ خواهند گفت. راست بخواهید شما نیز در دروغگوئی دروغگو شرکت می‌کنید. اگر شما ترک اعتیاد به پذیرفتن و تحمل کردن دروغ را بکنید، مقامات دولتی و غیر دولتی دروغگو نیز پیدا نمی‌کنید. و هنوز

۴- اما برای اینکه دروغ زن دروغ بسازد و ثنویت تک محوری را اصل راهنما کند، باید بیان قدرت، نزد عموم، جای بیان آزادی را گرفته باشد. اگر اسلام و باورهای دیگری که ایرانیان بدان گرویده‌اند، به قدرت اصالت نداده باشند، دروغ قابل ساختن و اظهار کردن نمی‌شود. بیان قدرت با تغییر معانی کلمات (توحید، دین، حق، مصلحت، آزادی، عشق، استقلال، علم، رشد و ترقی، انقلاب، اصلاح، عدالت، ولایت، قدرت، قربانیان شمار اول تغییر دادن معانی هستند) است که ساختن دروغهایی را میسر می‌کند که عموم می‌توانند باور کنند. در حقیقت، قدرت مداری موجب می‌شود که عقل نتواند واقعیت را همانطور که هست ببیند. بنا بر این، بخشی از دروغ را قدرت مداری ساخته است. پس ترک دروغ گوئی و افتادن در راه رشد، نیاز به ترک مجموعه‌ای دارد که بدان «بیان قدرت» گوئیم. و باز،

۵- اما آدمی تنها یک استعداد ندارد، شش دسته استعداد دارد. عقل پایبند قدرت نمی‌تواند دروغ را بسازد اگر جهت فعالیت‌های استعداد‌های دیگر را تغییر ندهد و با دروغ سازی همساز نگرداند. اینست که ترک دروغگوئی نیاز به تغییر جهت مجموعه فعالیت‌های مجموع استعداد‌های انسان دارد. و باز

۶- دروغ جز پوشاندن واقعیت نیست. از این رو، هم با واقعیتی که می‌پوشاند ضد و نقیض است و هم خود متناقض است. بنا بر این مجموعه‌ای از تناقضها است. ساختن این مجموعه از عقلی بر می‌آید که اصل راهنمایش ثنویت تک محوری و مدار فعالیت‌هایش قدرت باشد. این عقل دروغ را متناسب با معلومات و اطلاعات در دسترس خود می‌سازد. اما عقل قدرت مدار، معلومات و اطلاعاتی را که ناقص درکش از قدرت هستند، به خود راه نمی‌دهد. پس دروغ بمثابة مجموعه تناقضها ساخته عقلی است که خود مجموعه‌ای از معلومات و اطلاعاتی است سازگار با قدرت و بنا بر این، بخش عمده آن، دروغ.

۷- اما دروغ ساز، بعنوان انسان، فعالیتهای حیاتی نیز دارد. بنا بر این، عقل او تنها دستگاه دروغ سازی نیست. گرفتار دوگانگی ناسازگاری است که فعالیتهای طبیعی و فعالیتهای بر مدار قدرت به او تحمیل می کنند. این دوگانگی است که بیشترین فشار را به قدرت مدار وارد می کند و برای گریز از این فشار است که در پی مسکن ها می شود.

بدین قرار، برای ترک عیب دروغگوئی، عقل را باید از ۷ مجموعه آزاد کرد که با یکدیگر مجموعه بفرنجی را بوجود می آورند. حال چگونه می پذیرد که رژیم می که با جنایت و خیانت و فساد شکل گرفته و ادامه یافته است، بدون تغییر بنیاد و ساخت آن، بتواند - حل مسائلی را که خود برای مردم بوجود آورده است و می آورد، پیش کش! - خود را اصلاح کند؟ تردید نکنید که این رژیم جز اصلاح فنون و روشهای جنایت و خیانت و فساد، بکاری توانا نیست.

ایرانیان!

به شما وعده می دهند که اگر در انتخابات شرکت کنید، مجلسی اصلاح طلب پیدا می کنید و اصلاحات میسر می شود. آیا شما می پذیرید اگر آقای هاشمی رفسنجانی مطمئن بود رأی شما به حساب است، جرأت می کرد توهینی را به شما بکند که کرد؟ جمال امامی در سنائی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، تشکیل شد، گفت: ۲۸ مرداد شد و این دو مجلس تشکیل شد تا لایحه قرار داد نفت با کنسر سیوم را تصویب کند. او را نوکر انگلیس می گفتند. اما آن نوکر راستگوتر از این «رئیس مجمع تشخیص مصلحت» بود و کودتای سیا - انتلیجنت سرویس را قیام مردم ایران نمی خواند. پس وقتی آقای هاشمی رفسنجانی به خود در جسارت به ملت، اندازه نگه نمی دارد، مطمئن است که تا وقتی «انتخابات» در محدوده این رژیم انجام می گیرد، رأی شما مردم، عامل تعیین کننده ای نیست.

آیا وقت آن نیست که از کسانی که خطاب با شما می گویند و می نویسند بخواهید بدون ابهام و شفاف بگویند و بنویسند؟ اگر آنها بخواهند شفاف بگویند و بنویسند باید برای شما توضیح بدهند چگونه ممکن است انتخاباتی که با نقض حقوق اساسی انسان، انجام می گیرد و بنا بر این، بزرگترین فسادها است، بتواند مجلسی اصلاح طلب، آنها در محدوده رژیم ملاتاریا، بوجود آورد؟ آیا

۱ - حق فرد شما بر اداره کشور خود با انتقال آن به «رهبر» و گزینش نامزدها توسط «شورای نگهبان» دست نشانده او، نقض نشده است؟

۲ - آیا با سلب آزادی بیان و آزادی اجتماع، حق شما بر شناختن راه حل های مسائلی که طاقت شما را طاق کرده اند، نقض نمی شود؟

۳ - حق نامزد شدن آزاد استعدادها از راه جلوگیری از نامزد شدن و رد صلاحیت کردن آنها هم که مجاز به نامزد شدن هستند، این حق مهم که نقض آن، نقض مردم سالاری است و در واقع حق شما بر داشتن نمایندگان با دانش و با کفایت است، نقض نمی شود؟

۴ - یا وقتی «شورای نگهبان»، به قول خود، طی یک هفته می تواند از ۶۶۰۰ نامزد، با صلاحیتها را تشخیص بدهد و شما شصت و چند میلیون مردم ایران طی سالهای عمر نامزدهای خود، توانا به تشخیص صلاحیت آنها نمی شوید، صفت انسان بالغ از شما ایرانیان سلب نمی شود؟ تحقیری بیشتر از این متصور است؟

۵ - کسانی که نمایندگان شما می شوند باید تابع اراده ای باشند که از راه شرکت در انتخابات اظهار می کنید یا کارگزاران مطیع «رهبر»؟ در کجای دنیا و در کدام تاریخ، شرط نمایندگی مردم مسلوب الاختیار شدن مردم و اطاعت نمایندگان از رهبر مطلق العنان بوده است. آیا شما در انتخابات شرکت می کنید که مسلوب الاختیار بودن خود رأی بدهید؟

۶ - وقتی ایران گیتیها، جنایتکاران و دزدان و فاسدان بنام و اعضای شناخته شده سازمان ترور و

سرکوب و ناسزاگویندگان به شما مردم صاحب صلاحیت می‌شوند و خدمتگزاران به مردم یا به قتل می‌رسند و یا مهاجرت می‌گزینند، رفتن این کسان به مجلس، سلب شخصیت از شما مردم ایران نیست؟ آیا شما هویت و شخصیت ملی ندارید؟ شما فرهنگ ندارید؟ در جامعه شما، نظام ارزشی وجود ندارد؟

۷- «انتخاباتی» که در محدوده رژیم ملاتاریا انجام می‌گیرد، سلب این حقوق است. سلب هر حق از حقوق انسان، سلب تمامی حقوق انسان است. و از آنجا که حقوق ذاتی حیات انسان هستند، سلب آنها، سلب زندگی انسانی است.

ایرانیان!

وقت آن است که بدانید حقوق ذاتی حیات شما هستند. نه کسی آنها را به شما می‌دهد و نه شما از کسی می‌گیرید. خود آنها را دارید. پس شما خود هستید که حقوق خویش را سلب می‌کنید. وقت آنست که بدانید آنچه دادنی و گرفتنی است حق نیست. حق داد و ستد کردنی نیست. این شما هستید که باید خود را بشناسید. بعنوان انسان یعنی مجموعه حقوق بشناسید و تصمیم بگیرید زندگی کنید. زندگی کامل کنید. به سخن دیگر، تمامی حقوق خویش را به یاد بیاورید و بکار برید.

در ۲۲ بهمن ۱۳۵۸، مرحله‌ای از انقلاب خویش را به نتیجه رساندید. وقت آنست که فرصتهائی را که در این ماه، دارید، برای جنبشی عمومی در نفی استبداد ملاتاریا مغتنم بشمارید. می‌توانید نگذارید مجلسی سران و اعضای مافیا، امثال هاشمی رفسنجانی و فلاحیان و پور محمدی و... تشکیل شود. می‌توانید اراده خویش را در شفافیت تمام اظهار کنید و در روشن‌ترین و صریح‌ترین حرکت به مردم دنیا بگوئید ایرانیان نقش خویش را در پیشاپیش رفتن به عصر سوم تاریخ می‌شناسد و در این راه است. وقت آنست که از راه جنبشی عمومی تنها مانع میان خود و فضای آزادی را که استبداد ملاتاریا است، بردارید و می‌توانید.

اگر ترس شدید از جریان استقلال و آزادی نبود، ممکن نبود امثال هاشمی رفسنجانی نقاب بردارند و هویت نوکر صفت خویش را آشکار کنند. حال که دشمنان آزادی و استقلال ایران وحشت خویش را آشکار می‌کنند و از اربابان خارجی در مانده‌تر از خودشان، استمداد می‌کنند، وقت آنست که تصمیم بگیرید. اگر تصمیم بگیرید دروغ را از کسی نپذیرید و به آنها که خطاب به شما، می‌گویند و می‌نویسند بگوئید می‌دانید سخن مبهم آلوده به دروغ است و سخن شفاف آن سخن است که شما خود بتوانید صحت آن را تجربه کنید، دیگر کسی نمی‌تواند انتخابات را که وسیله است، در نظر شما حق جلوه دهد و شما را به شرکت در «انتخاباتی» بخواند که نقض حقوق شما را با نقض حق شما بر اداره جامعه و کشور خود و حق شما بر داشتن شخصیت انسان بالغ، شروع می‌کند. وقت آنست که اراده خویش را شفاف کنید. تجربه کنید و روشن و صریح بگوئید استبداد ملاتاریا را نمی‌خواهید.

جوانان! دانشجویان! دانشگاہیان! روشنفکران! روحانیان!

می‌دانید و می‌دانم که دو دهه است، «واقعیت‌گرایی در سیاست»، مد شده است. اما بدانید «سیاست واقع‌بینانه»، در غرب، پوششی بود برای فسادهای سیاسی. «سیاست واقع‌بینانه» به فسادها سر باز کرد که اینک مشکلات بزرگ غرب شده‌اند و تصفیه در رهبران و حتی فعالان سیاسی را ناگزیر کرده است. ایران دو دهه پیش، با انقلاب بزرگش، به این نوع سیاست، نه گفت. وقت آنست که به خود و به مردم راست بگوئید، سخن را هر چه شفاف‌تر

بگوئید. بگوئید هزاره‌ای دیگر دارد آغاز می‌شود و شما ایرانیان نمی‌توانید در حصار استبداد، به تماشای نزاع این و آن جناح استبدادیان، بنشینید. آیا برآستی شما گمان می‌کنید در محدوده این

رژیم اصلاح ممکن است؟ اگر آری، چرا شفاف نمی نویسد کدامها هستند آن اصلاحها که ممکن هستند؟ چرا توضیح نمی دهید چگونه ممکن هستند؟ آیا شما می پندارید در جهان امروز که داوطلبان نمایندگی مردم، همه روز، برنامه های خود را برای مردم توضیح می دهند و در طول عمر مجلس و حکومت برگزیده اش، روزانه، مردم در جریان نظرهای مختلف هستند و با وجود اینهمه، وعده های انتخاباتی، اغلب بلاجرا می مانند، در ایران، مجلسی که مردم حق ندارند هویت نامزدها را بشناسند و نامزدها نیز نمی دانند راه حل مسائل کشور کدام است، مجلس «نکره های سیاسی» می تواند بانی اصلاحات شود؟ شما می توانید مردم ایران را برای شرکت در رأی منفی عمومی به رژیم ملاتاریا، برانگیزید. تجربه ملتها می گوید تحریم عمومی کارسازترین استفاده از وسیله انتخابات برای نفی استبداد و انتخاب مردم سالاری است. شما می دانید که انتخاب واقعی، انتخاب نماینده برای مجلس ملاتاریا نیست. انتخاب واقعی انتخاب میان استبداد و مردم سالاری است. مردم را به این انتخاب بخوانید. بگذارید، در یک روز و با یک حرکت عمومی، رأی مردم ایران بر نفی استبداد و آری آنان به استقرار مردم سالاری، بر جهانیان معلوم شود.

زنان و مردان ایران!

حیات ایران در خطر است. نپندارید که شما را می ترسانم. حراج کردن ثروت های کشور، گریز استعدادها، فقر و قهر و فساد، لحظه به لحظه، فریاد زنان به شما می گویند حیات ملی ما در خطر است. وقت آنست است که تغییر کنید و تغییر دهید، وقت آنست که برخیزید و استقامت کنید. وقت آنست آزاد شوید و آزاد کنید، آزاد شوید و رشد کنید. سال روز انقلاب را، به روز خاطره های تلخ و شیرین را مرور کردن بدل نکنید، به تجدید حرکت به قصد ادامه تجربه تارساندن آن به نتیجه بدل کنید. نسلی بگردید که تجربه را به نتیجه رساند. شادی ادامه تجربه و پیروزی در موفق کردن آن، آن شادی و پیروزی معنوی است که تا هستی هست، فضای زندگی نسلهای آینده را از شادی و پیروزی می آکند.

شاد و پیروز باشید.

منتخب معتمد شما ابوالحسن بنی صدر